

مضامین و موضوعات مشترک در حبسیه‌های فارسی و عربی

دکتر صادق ابراهیمی کاوری / رحیمه چولانیان

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آبادان / دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی

چکیده

حبسیه به قصیده‌ای اطلاق می‌گردد که شاعر آن را در وصف وضعیت زندان و زندانی سروده باشد و از خلال این سروده، به وصف ظاهری (برونی) زندان و آنچه که در آن وجود دارد (در و دیوار، غل و زنجیر، زندانیان، زندانبان و...) پردازد. افزون بر این اوصاف ظاهری، شاعر از حالات درونی خود نیز در حبسیه ابیاتی را می‌آورد و در آن، از بی‌گناهی خود، جدایی از خویشان و نزدیکان، شب زندان، توسل جستن به دیگران برای رهایی و ... سخن می‌گوید. در این میان، شعر فارسی و عربی با توجه به پیشینه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی مشترک، در این زمینه (حبسیه‌سرایی) مضامین و موضوعات مشترکی دارند که نشان از آمیختگی و نزدیکی این دو زبان و اثرپذیری آنها از یکدیگر است.

کلیدواژه‌ها: حبسیه، شعر فارسی، شعر عربی، زندان، وصف.

تاریخ دریافت مقاله: 86/11/7

تاریخ پذیرش مقاله: 87/4/24

Email: ebrahim_kavari۲۰۰۶@yahoo.com

مقدمه

آزادی باارزش‌ترین چیزی است که یک انسان می‌تواند داشته باشد و اگر روزی بخواهند آن را از او بستانند، او با چنگ و دندان از آن دفاع خواهد کرد و حتی ممکن است در راه آن، جان خویش را نیز فدا کند، زیرا انسان حقیقی، زندگی منهای آزادی را زندگی پست، فرومایه و بی‌مزه می‌داند و این امر بدون شک مهم‌ترین انگیزه و فلسفه به وجود آوردن زندان‌هاست، زیرا زندان باعث می‌شود که انسان خطاکار که از حق و حدود خود تجاوز کرده، با از دست دادن آزادی خویش مجازات سنگینی ببیند. از روزگار قدیم تا به امروز، زندان مکانی بوده است که انسان را از حرکت بازمی‌داشته و وسیله‌ای بوده است برای انتقال این احساس به شخص زندانی که مرتکب گناهی شده و این زندان، جزای آن کجروی است.

اما گاهی این مکان به مقبره آزادمردان و اندیشمندان - افرادی که سعی در به‌دست آوردن آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم خویش کرده‌اند - تبدیل شده است. ما در این نوشته قصد آن نداریم که سخن از تمامی این کسان به‌میان آوریم، زیرا زمان و وسعت موضوع این بحث یارای آن را ندارد. بنابراین، تنها به ذکر ادیبانی می‌پردازیم که به هنر شاعری پرداخته و گرفتار زندان شده‌اند؛ آنانی که از ورای میله‌های زندان، رقیق‌ترین و زیباترین و صادقانه‌ترین سروده‌های خود را می‌آفریدند و از پس دیوارهای سترگ و بلند زندان، رازهای درونی خود را افشا می‌کردند.

این شاعران در ادبیات جهان کم نیستند و بدون شک در هر ادبیاتی شاعرانی با این ویژگی یافت می‌شوند، اما باتوجه به موضوع بحث، تنها به شاعران دو زبان فارسی و عربی اکتفا خواهیم نمود و این بدان دلیل است که این دو ملت، اشتراکات فراوانی در فرهنگ، ادب، زبان، دین و ... با یکدیگر دارند، و بی‌شک باتوجه به مجاورت جغرافیایی بر یکدیگر تأثیر گذاشته و از یکدیگر متأثر شده‌اند.

مفهوم لغوی «زندان» و مشتقات لفظی آن

«زندان» که در زبان فارسی آن را «بندیخانه» و «قیدخانه» نیز نامیده‌اند، «جایی است که متهمان و محکومان را در آن نگاه دارند و این کلمه در فرهنگستان ایران به جای محبس پذیرفته شده است. در زبان پهلوی آن را «زیندان»، و در زبان ارمنی «زندن»، و به زبان آذری «دوستاخ» نام نهاده‌اند و این لفظ آخر به صورت معرب «دوستاخ»، در زبان عربی نیز مورد کاربرد قرار گرفته است.» (لغت‌نامه فارسی: ذیل لغت)

اما در زبان عربی، الفاظ گوناگونی معنی زندان را دارند. یکی از آنها «السجن» است که جمع آن «السُّجُون» و دیگری «الحبس» و جمع آن «الحُبُوس» و سوم «المُعْتَقَل» است. در عربی مرد زندانی را «سجین» و «مَسْجُون» و جمع آن را «سَجَنَاء» و «سَجَنَى» و زن زندانی را «سَجِينَه» و جمع آن را «سَجَنَى» و «سَجَائِن» گویند، البته در فارسی این کاربردها رواج داشته است. ملک‌الشعرا آورده است:

گاه ز سَجِينِ پناه برم به دوزخ گاه ز محشر پناه برم به سَجِينِ

(بهار 1382، ج 1: 456)

و دیگر لفظ عربی برای مرد زندانی، «حَبُوس» و «حَبِيس» و جمع آن «حُبُوس» است و زن زندانی را «حَبِيسَه» و جمع آن را «حَبَائِس» گویند، و آن کس که به رتق و فتق امور زندانیان پردازد را «سَجَان» می‌نامند. (انجار و دیگران 1372: ذیل سجن و حبس)

دَارَتْ يَدُ السَّجَانِ بِالْمِفْتَاحِ تَغْلِقُ كُلَّ بَابٍ، إِلَّا بَقَايَا كُوَّةِ

(زیاد 1982: 9)

(زندانبان کلیدهای در زندان را چرخاند و هر دری را بست مگر کور سویی از روزنه را.)

علامه دهخدا در تعریف زندانبان آورده است: «کسی که زندانیان را محافظت می‌کرده باشد، و آنکه در محبس

مأمور نگهداری محبوسان است، او را «دوستاق بان»، «بند دیوان»، «حارس زندان» و «دوستاخ بان» نیز می‌نامند:

گر بخوهم دست و رویی شویم اندر آبدان ره فرو بندد مرا مردی که زندانبان بود»
(لغت‌نامه فارسی: ذیل لغت)

کاربردهای مجازی «زندان»

لفظ زندان در کاربردهای ترکیبی گوناگون زبان، معانی مجازی یافته و به وسیله نویسندگان و شاعران بسیاری استفاده شده است، ترکیب‌هایی همانند:

«زندان خاکی» که ترکیبی است کنایی از دنیا، و «زندان خاموشان» که ترکیبی است برای گور، و یا «زندان اسکندر» که کنایه از تاریکی و ظلمات است و یا آن‌چنان که اوحدی می‌گوید: «زندان ناسوت»:
ایها الناس، اوحدی وار الوداعی می‌زنم زآنکه وقت آمد کزین زندان ناسوتم برند
(اوحدی 1355: 9)

وحشی بافقی نیز از دو زندان «حبس رحم» و «زندان جهان» نام می‌برد:
چو از حبس رحم بیرون نهد پا طفل بدخواست نبیند هیچ جا بیش از زمین و سقف زندان را
(وحشی بافقی 1376: 78)

شاعر پرآوازه و فیلسوف مآب عرب، ابوالعلاء المعری، نیز در اشعار خود از سه زندان مجازی که بر جان‌ش خیمه افکنده‌اند، ناله سر می‌دهد و می‌گوید: خود را گرفتار سه زندان می‌بینم که از آنها سخن می‌گویم: 1- زندان دنیا 2- زندان خانه‌نشینی 3- زندان تن (گرفتار شدن روح در زندان جسم فرومایه):

أرا فی ثلاثه من سجو فلا تسأل عن الخبر النبیث
لقد ناظر و لزوم و کون النفس الجسد الخیث
(فروخ 1979: 245)

حبسیه چیست؟

حبسیه یا زندان‌نامه، گونه‌ای از ادبیات - خواه منظوم یا منثور - است که شاعر یا نویسنده درباره زندان نوشته یا سروده و بیشتر آن نوشته‌ها بازتابی از اوضاع روحی، جسمی آن دوران است که زندانی، آن را به صورت شعر یا نثر بیان می‌کند.

در ادبیات کلاسیک قدیم فارسی، شاعران در حبسیه‌های خود، علل واقعی بدبختی‌ها را بدون پرده‌پوشی و ابهام و با لحنی تلخ و گزنده بیان می‌کنند و بیشتر درونمایه این حبسیه‌ها عبارتند از: شکوه از زندان، سختی و فشار بند و زنجیر، درد ناشی از شکنجه، آلودگی محیط، بدی غذا، بدرفتاری زندانبان، تنهایی و به یاد آوردن خویشان و کسان و ...

«از خلال این اشعار - معمولاً - شکوه‌آمیز که ادیب در وصف وضعیت خود بیان کرده است، می‌توان سایه‌ای از او را در پس دیوارهای بلند غم‌انگیز زندان در حال تکاپو دید و تصویری زنده و پویا را به خواننده ارائه داد.»

عکس‌العمل شاعران در برابر وضعیت جدید (زندان)

هر انسانی، همان‌گونه که گفته شد، شیفته و خواهان آزادی جسم و روح خود است و چنان‌چه این آزادی را بنا به هر دلیلی از دست بدهد، وضعیت جدید و ناخوشایندی برای او به وجود خواهد آمد و در نتیجه خواهد کوشید که به هر حيله و ترفندی خود را از این وضعیت که آزادی او را گرفته است، رها کند.

شاعران نسبت به وضع جدید تحمیلی، دو عکس‌العمل متفاوت داشته‌اند، که می‌توان این دو عکس‌العمل را

چنین بیان کرد:

1- گروه اول شاعرانی بودند که تاب و توان و قدرت تحمل رنج و سختی زندان را نداشتند و در نتیجه کمترین فشار یا سختی، از میدان به درمی‌رفتند و به‌دنبال راه خلاصی برای خود بودند و در این راه از دست به دامان هر کسی شدن، ابایی نداشتند. گاه شاعر برای رهایی خود حتی از کفن مردگان نیز نمی‌گذشت و برای رهایی، آن را دستاویز خود قرار می‌داد، همان‌گونه که فرزدق می‌گوید:

أُوذُ بِقَبْرِ فِيهِ أَكْفَانٌ مُنْذِرٍ وَ هُنَّ لِأَيِّدِي الْمُسْتَجِيرِينَ مَحْرَمٌ

(فرزدق 1983: 510)

(به قبری پناه می‌برم که کفن‌های مُنذر در آن جای گرفته است، و این کفن‌ها با دستان پناهجویان محرم است.)

2- گروه دوم شاعرانی هستند که ستم زندان و زندانبان نتوانست عزم و اراده آنان را سست گرداند و هیچ‌گاه در برابر نظام، امیران یا فرماندهان سر تعظیم فرود نیاوردند.

بیشتر اینان، شاعرانی هستند که به سبب دیدگاه‌های سیاسی، اعتقادی و یا اجتماعی خود به زندان گرفتار شده‌اند.

از مشهورترین شاعران این گروه می‌توان به شاعر بلندآوازه عرب ابوالطیب المتنبی اشاره کرد، هم اوست که

می‌گوید:

كُنْ أَيُّهَا السَّيْجُنُ كَمَا شِئْتَ فَفَقَدْ وَطَّئْتُ لِلْمَوْتِ نَفْسَ مُعْتَرِفٍ

(ابوالعلاء معری 1989، ج 1: 188)

(ای زندان هر آن‌گونه که می‌خواهی باش، زیرا من جان خویش را برای مرگ آماده کرده‌ام.)

مضامین یک «حبسیه»

پس از این تعریف‌ها که دربارهٔ ویژگی‌هایی «زندان‌نامه‌ها» آوردیم، می‌توان ادعا کرد که اکنون بعضی از جوانب این بحث برای خواننده روشن شده است و می‌بایست برای بیان روشن‌تر موضوع، زوایای دیگری را بررسی نمود.

همان‌طور که آورده شد، تجربه‌ای که در زندان به وسیله شخص شاعر یا ادیب اندوخته می‌گردد و آنچه که به صورت سروده یا نوشته‌ای از ورای میله‌های زندان گفته می‌شود، سِجَل و تاریخی است انباشته از تجربه‌ها و یادداشت‌هایی که نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده است. در واقع این اشعار فریادهایی هستند که دیوارهای بلند زندان را درهم شکسته و اکنون به صورت ادبیاتی از نوع خاص در تاریخ ما جای گرفته‌اند.

بی‌شک، این نوع ادبی و ویژگی‌هایی منحصر به خود دارد که ما به کمک آنها می‌توانیم یک «حبسیه» را ارزیابی و آن را از دیگر انواع ادبی جدا کنیم و هنگامی که می‌گوییم این ویژگی‌ها منحصر به خود «حبسیه» است، قصد و منظور ما همان است، یعنی شما هر «حبسیه» یا «زندان‌نامه» واقعی را مطالعه کنید، این ویژگی‌ها را در آن خواهید یافت، چه این حبسیه به زبان فارسی سروده شده باشد و چه به زبان عربی و یا انگلیسی.

بنابراین، ما در این قسمت به بعضی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم و نمونه‌هایی از دو شعر فارسی و عربی را به عنوان شاهد خواهیم آورد، اما موضوعات اصلی که بدان خواهیم پرداخت عبارتند از:

1- وصف زندان

2- زندانبان

3- به یاد آوردن خویشان و کسان

4- اظهار بی‌گناهی و فریادخواهی

5- تقاضای رهایی بخشیدن از دیگران

6- رو آوردن به طنزگویی

7- تشبیه بند و زنجیر به مار

8- شب زندانی

که به شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

1- وصف زندان

این ویژگی از جمله اغراضی است که در حبسیه‌های عربی و فارسی بسیار از آن سخن به میان آمده است. متنبی در وصف زندان خود می‌گوید: زندان است و بند و زنجیر و حلقه‌هایی که توان به پا خاستن را از انسان می‌گیرد، این، افزون بر همشینی با زندانی‌یی است که اگر با او تنها بنشین، جز از سختی زندگی و غارت چیز دیگری نمی‌شنوی:

بِالسَّجْنِ وَالْقَيْدِ وَالْحَدِيدِ وَمَا يُنْقِضُ عِنْدَ الْقِيَامِ مِنْ حَلْقَةٍ
فَ كُلُّ لَصٍ إِذَا خَلَوْتُ بِهِ حَدَّثَ عَن جَحْدِهِ وَعَن سَرِقِهِ

(ابوالعلاء معری 1989، ج 3: 99)

در میان شاعران عرب، «معروف الرصافی»، قصیده‌ای دارد به نام «سجن بغداد» که در آن بسیار رسا و زیبا

زندان را وصف کرده است، از جمله ابیات آن:

هو السِّجْنُ مَا أَدْرَاكَ مَا السِّجْنُ إِنَّهُ
بِنَاءٍ مُحِيطٌ بِالْبِعَاسَةِ وَالشَّقَا
زُرِّ السِّجْنِ فِ بَعْدَادِ زَوْرَةَ رَاحِمِ
مَحَلٌّ بِهِ تَهْفُؤُ الْقُلُوبِ مِنَ الْأَسَى
تَصَعَّدَ مِنْ جَوْفِ الْمَرَاحِضِ فَوْقَهَا
وَ قَدْ عُمِيَتْ مِنْهَا النَّوَاغُ وَالْكُوى
تَظُنُّ إِذَا صَدَرَ النَّهَارُ دَخَلَتْهَا
فَيَرْفَعُ بَعْضٌ مِنْ حَصِيرِ ظِلَالَةٍ
وَ بِالنَّوْبِ بَعْضٌ يَسْتَظِلُّ وَ بَعْضُهُمْ
فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحَصِيرِ مُظْلَمًا
يَخُوضُونَ فِي مُسْتَنْقَعٍ مِنْ رَوَائِحِ
وَ تَحْسَبُهُمْ دُودًا يَعِيشُ بِحَمَاةِ
جَلَاءُ الْبَلَايَا فِ مَضِيْقِ التَّجَلُّدِ
لِظُلْمِ بَرِيءٍ أَوْ عُقُوبَةِ مُعْتَدِ
لِتَشْهَدَ لِلْإِنْكَادِ أَفْجَعُ مَشْهَدِ
فَإِنْ زُرْتَهُ فَارْبِطْ عَلَى الْقَلْبِ بِالْيَدِ
بُخَارٌ إِذَا تَمَرَّرُ بِهِ الرِّيحُ تَفْسُدِ
فَلَمْ تَكْتَجِلْ مِنْ ضَوْءِ شَمْسٍ بِمِرْوَدِ
كَأَنَّكَ فِي قِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ أَسْوَدِ
وَ يَجْلِسُ فِيهَا جَلْسَةَ الْمُتَعَبِدِ
بُنْسُجٍ لِعَابِ الشَّمْسِ فِي الْقَيْظِ يَرْتَدِي
يَعْدُونَ لَهُ رَبَّ الطَّرَافِ الْمُمَدِّ
خَبَائِثَ مَهْمَا يَزِدُّ الْحَرَ تَزِدُّ
وَ مَا هُوَ مِنْ دُودٍ بِهَا مُتَوَلِّدِ

(ارصافی 2000، ج 2: 24)

شاعر عرب قصیده را با بزرگ جلوه دادن آن با عبارت «السجن ما ادراك مالسجن» شروع کرده و در حقیقت نوعی «تهویل» در آن به کار رفته است که شروعی نیکو برای مهم جلوه نمایاندن موضوع قصیده است، سپس در ابیات بعد به وصف روحی روانی آن محیط می پردازد و می گوید: زندان بنایی است که اطراف آن را شقاوت و بدبختی فرا گرفته است و اگر می خواهی که این وضعیت را ببینی، سفری به زندان بغداد کن تا در آنجا دردناک ترین منظره ها را ببینی. آنجا مکانی است که قلبها از بسیاری غم و اندوه به شدت می تپند و تو اگر قدم بدان مکان گذاشتی، قلبت را با دستانت محکم بگیر، زیرا ممکن است قلبت از شدت اضطراب و حرکت از سینه خارج شود و بر زمین افتد!

شاعر سپس به وصف فضای داخلی زندان می پردازد و می گوید: در آن زندان دستشویی هایی وجود دارد که از درون آن بخاری بدبو بلند می شود، به گونه ای که اگر باد نیز بر آن گذر کند، از بوی بد آن تباہ می شود. پنجره ها و روزنه های زندان از شدت گرد و غبار و کثافتی که بر آن نشسته، کور شده اند و هیچ نوری را به داخل منتقل نمی کنند و اگر وسط روز به آن مکان داخل شوی، از شدت تاریکی گمان خواهی کرد که نیمه های شب است و وزش نسیم بدان مکان راه ندارد، بعضی از زندانیان سایه بانی از حصیر برای خود درست می کنند و همانند عابدی در پناه آن می نشینند و گروهی دیگر سایه بانی از لباس های خود ساخته اند و عده ای برهنه لباسی از تارهای خورشید به تن دارند و آن کس که حصیری دارد، در زندان فردی ثروتمند به شمار می آید و در پایان می توان گفت که همه در باتلاق یا گندابی هستند که هرچه هوا گرم تر شود، بوهای زننده آن نیز فزون تر می شوند و زندانیان همانند کرم هایی هستند که در لجنزاری بدبو می لولند.

در شعر فارسی، بدون شک هرگاه بخواهیم سخنی از حبسیه یا یکی از ویژگی‌های حبسیه‌ها را بیان کنیم، مثالی رساتر و سهل‌الوصول‌تر از اشعار «مسعود سعد» نخواهیم یافت. او می‌گوید:

در این حصار خفتن من هست بر حصیر چون بر حصیر گویم خود هست بر حصا
سر یافته است نرم‌ترین بالش از حجر تن یافته است نرم‌ترین بالش از تراب

(مسعود سعد سلمان 1373: 11)

و در میان معاصرین پارسی‌گوی، ملک‌الشعرا بهار بسیار دقیق و رسا و مفصل در وصف زندان خود ابیاتی را سروده است که بعضی از آنها عبارتند از:

خوابگه تنگ من بود به شب و روز از تَفِ مردامه چون کامه تنین
گرمی مرداد مرده‌ام به در آورد قلب اسد هم بسوخت بر من مسکین

(بهار 1382، ج 1: 241)

و در جای دیگری از دیوان در وصف زندان می‌گوید:

شرب و شوی و خورد و خواب و جنبش و کار دگر جمله در یک لانه کی مستوجب انسان بود
یا کم از حیوان شناسد مردمان را میر شهر یا که میر شهر خود باری کم از حیوان بود

(همان، ج 1: 456)

2- زندانبان

زندانبان نماینده حکومت یا نظامی است که در زندان به طور مستقیم با زندانبانان در ارتباط است و آن‌چنان‌که از آثار شاعران نمایان است، زندانبان فردی با اقتدار و ترس‌انگیز بوده است که این ترس و هیبت به وجود آمده از وی را می‌توان در سروده‌های شاعران آشکارا احساس کرد و کمتر شاعری را خواهیم دید که شعری را در زندان سروده باشد و وصفی درباره زندانبان در آن نگفته باشد.

همان‌طور که گفتیم زندانبان با زندانی ارتباط نزدیکی داشته، اما این ارتباط اغلب ارتباطی ناپه‌ن‌جار و سخت بوده است، بدان دلیل که کار شکنجه و زیر فشار قرار دادن زندانی به عهده زندانبان بوده و در نتیجه، رابطه‌ای دشمن‌گونه بوده که قلب زندانی را از کینه زندانبان آکنده می‌کرده است. به طور مثال، مسعود سعد گاهی زندانبان را «مالک دوزخ» و گاهی «خوک کریه‌روی» و خاقانی نیز او را «سگ دیوانه» خطاب می‌کند:

راسـت مـانـند مـالـک دوزخ مـر مـرا خانـه‌ای و در بـانی

(ظفری 1375: 153)

گـوری سـت سـیاه رنـگ دهـلیـزم خـوکی سـت کـریه روی در بـانم

(مسعود سعد سلمان 1373: 141)

سـگ دیوانـه پاسـبانم شـد خـوابم از چشـم سیل ران بر خـاست

(همان: 141)

در نزد شاعران عرب نیز زندانبان چهره‌ای زیباتر یا محبوب‌تر نداشته است و شاعران همیشه از برخوردهای غیرانسانی او شکوه سر می‌دادند. المنخل الیشکری می‌گوید:

يُطَوِّفُ بِي عِغَبٍ فِي مَعَدٍ وَ يَطْعَنُ بِالصَّمِيْلَةِ فِي قَفِيَا

(بشکری 1987: 49)

(زندانبانی تندخود مرا در زندان می گرداند و با میله‌ای از پشت بر من ضربه می زند)

شاعر دیگر، «هدیه بن خشرم» است که او نیز برخورد زندانبان را برخوردی اهانت‌آمیز می داند و می گوید که

شاعر شریف و بزرگوار مجبور است از عزت خود بگذرد و سر تسلیم در برابر خواسته‌های زندانبان فرود آورد:

لِعَمْرِي لَنْ أَمْسَيْتُ فِي السِّجْنِ عَانِيًا عَلَيَّ رَقِيبٌ حَارِسٌ مَتَقَوِّفُ
إِذَا سَبَّيْتُ أَغْضَبْتُ بَعْدَ حَمِيَّةٍ وَ قَدْ يَصْنُبُ الْمَرْءُ الْكَرِيمُ فَيَعْرِفُ

(صفهانی، ج 21: 174)

3- به یاد آوردن خویشان و کسان

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در بیشتر حبسیه‌ها به چشم می‌آید، درد و رنج شاعر به سبب دوری از عزیزان و کسان است. در میان شاعران عرب، تعداد بسیاری در زندان شکوه از دوری زن و فرزند و مادر سر داده‌اند که از آن جمله می‌توان به «ابو فراس حمدانی» اشاره کرد: گویند روزی مادرش به نزد سیف‌الدوله، پسر عمو و داماد شاعر و حاکم وقت، می‌رود و از او می‌خواهد که با دادن فدیه به رومیان، پسرش را از بند و زنجیر رها کند، اما سیف‌الدوله او را ناامید به خانه‌اش بازمی‌گرداند و هنگامی که این خبر به ابوفراس می‌رسد، بسیار غمگین می‌شود و از تصور اینکه مادرش در آن هنگام (نپذیرفتن درخواستش از سوی سیف‌الدوله) چه درد و رنجی را تحمل کرده، بسیار اندوهگین می‌شود و قصیده‌ای را با وصف حالات روحی مادرش می‌سراید که یکی از زیباترین قصاید عربی در وصف حالات درونی است، به آن دلیل که شاعر با قدرت خیال خود، وصف حالات روحی دیگری را به تصویر کشیده و احساس خود را با احساس دیگری یکی کرده است و از زبان او سخن می‌گوید:

يَا حَسْرَةً مَا أَكَادُ أَحْمِلُهَا آخِرُهَا مُزْعِجٌ وَأَوَّلُهَا
غَلِيْلَةٌ بِالشَّامِ، مُفْرَدَةٌ بَاتَ بِأَيْدِي الْعِدَى مُعَلَّلُهَا
... تَسْأَلُ الرُّكْبَانَ جَاهِدَةً بِأَدْمَعٍ مَا تَكَادُ تَمُهِلُهَا

(الحمدانی 1993: 271)

(در دل مرا حسرتی است که تاب تحمل آن را ندارم و ... او پیرزنی است بیمار که مایه و امید زندگی‌اش اسیر دشمن

شده است و هر آن‌گاه که کاروانی از سوی روم می‌آید، با چشمانی اشک‌آلود راه را بر آنان می‌بندد و سراغ فرزند در بند خود را می‌گیرد.)

مسعود سعد نیز در وصف وضعیت مادر خود همین معنی را به شکل دیگری به تصویر می‌کشد و می‌گوید:

در غم زال مادری که شدست از غم و درد و رنج من شیدا
چون عصا خشک و رفت نتواند کرده کافور دیدگان ز بکا

(مسعود سعد سلمان 1373: 13)

و به این قصیده که معتمد بن عباد، پادشاه اندلسی، به هنگام به یاد آوردن فرزندان خود در زندان سروده و

عنان از کف داده است، توجه کنید. او در این ابیات، دیوانه‌وار با بند و زنجیر خویش سخن می‌گوید:

قَيْدِي أَمَا تَعْلَمَنِي مُسْلِمًا أَبِيَّتْ أَنْ تُشْفِقَ أَوْ تَرْحَمَا
دَ شَرَابٌ لَكَ وَاللَّحْمُ قَدْ أَكَلْتَهُ لَا تَهْتُمُ الْأَعْظَمَا
يُبْصِرُنِي فِيكَ أَبُو هَاشِمٍ فَيَتَّيْنِي وَالْقَلْبُ قَدْ هَشُمَا
إِرْحَمِمْ طَفِيلًا يَأْسَاءُ فَقَدْ خَفِنَا عَلَيْهِ لِلْبِكَاءِ الْعَمَى

(خوری 1984، ج 2: 441)

(که ای بند و زنجیرهای من، مگر نمی‌دانید که مسلمانم، پس چرا دل به حال من نمی‌سوزانید و رحم نمی‌کنید / خونم را شراب و گوشتم را غذای خود نمودی، دست کم استخوان‌هایم درهم نشکن / پسر کوچکم ابوهاشم مرا اسیر تو می‌بیند و از غم اندوه، قامتش خم شده و قلبش شکسته است / اگر به من رحم نمی‌کنی، به این کودک خُرد و ناامید رحم کن که از شدت گریه ممکن است نابینا شود.)

و در شعر فارسی نیز شاعران در رویارویی با این امر، وضعیت مشابهی داشتند. مسعود سعد سلمان فراق دختر و پسر را چون تیر و تیغ می‌داند که بر قلبش نشسته، و غم دوری مادر و پدر قلبش را سوزانده است. او می‌گوید:

تیر و تیغ است بر دل و جگرم غم تیمار دختر و پسر
هم بدینسان گدازدم شب و روز غم تیمار مادر و پدر
نه خبر می‌رسد مرا زیشان نه بدیشان رسد همی خبرم

(مسعود سعد سلمان 1373: 115)

بیان این احساسات در میان شاعران به دوره خاصی مربوط نمی‌شود. در میان معاصران می‌توان به ملک‌الشعراى بهار اشاره کرد که یاد فرزند و همسر، دل او را به درد می‌آورد. او در این باره می‌گوید:

من به زعم کسان گنه‌کارم چیست آيا گناه کودک و زن

(بهار 1382، ج 1: 436)

و در جایی دیگر از شدت غم و اندوه جدایی از فرزند، زبان به دشنام کسانی می‌گشاید که سبب به حبس رفتنش شده‌اند. او در این باره می‌گوید:

ساخت جدا از پسر و دخترم دشمنم از بی پدر و مادری

(همان: 173)

4- اظهار بی‌گناهی و فریادخواهی

از دیگر مضامین که در بیشتر حبسیه‌ها می‌توان یافت، «اظهار بی‌گناهی» و ادعای بی‌جرم زندانی شدن شاعران است. کمتر شاعر و حتی انسانی را می‌توان یافت که زبان به این سخن بگشاید که علت گرفتاری و به زندان شدنش، خود بوده و یا به گناهی که خود مرتکب آن شده، اعتراف کند و همان‌طور که صفی‌الدین البحتری در *أَنْسُ الْمَسْجُونِ* و *رَاحَةُ الْمَحْزُونِ* آورده است: هر آن‌کس وارد زندان شود و از او علت زندانی شدنش را بپرسی، می‌گوید: مرا مظلوم به اینجا آورده‌اند:

مَا يَدْخُلُ السَّجْنَ إِنْسَانٌ فَتَسْأَلُهُ مَا بَالُ سِجْنِكَ؟ إِلَّا قَالَ: مَظْلُومٌ

(بختری 1997: 133)

فرزدق - شاعر بزرگ عرب - در عصر اموی، علت زندانی شدنش را این می‌داند که از دودمانی بزرگ و زاده پدری به نام غالب است: °

وَمَاسَجَّتُوْ غَيْرًا اِبْنُ غَالِبٍ وَأَمِّنَا ثَيْرِيْنَ غَيْرُ الزَّعَانِفِ

(فرزدق 1983: 316)

و احمد الصافی - شاعر معاصر عراقی - نیز اظهار بی‌گناهی می‌کند و تنها گناهش را داشتن آرمان‌های والا و آزادگی می‌داند:

سَجَّتُو دُونَمَا ذَنْبِ سِيْوِيْ أَسَا الْمُتَيِّ خُرُّ عَزِيْزُ

(الصافی 1996: 18)

و شاعر حبسیه‌سرای بزرگ ایرانی مسعود سعد نیز خود را در زندانی شدنش بی‌تقصیر می‌داند و به طنز می‌گوید که تنها می‌داند که نه دزد است و نه کلاهبردار و نه رشوه‌خوار:

محبوس چرا شدم نمی‌دانم دانم که نه دزدم و نه طرّارم
نزهیج عمل نواله‌ای خوردم نزهیج قباله باغی دارم

(مسعود سعد سلمان 1373: 134)

5- تقاضای رهایی بخشیدن از دیگران

از دیگر مضامینی که در حبسیه‌ها می‌توان دید، تقاضا و طلب رهاشدن از زندان به کمک دیگران است و این هنگامی است که شاعر پس از گذراندن مدتی در حبس و ناامید شدن از عفو حاکم یا پادشاه، به ناچار دست به دامان بزرگ و کوچک می‌شود تا او را از زندان برهانند.

خاقانی شروانی این چنین از ممدوح خود می‌خواهد که او نیز مانند دیگران از یادش نبرد و برای رهایی‌اش اندیشه‌ای کند:

ای نایب عیسی از دو مرجان وی کورده ز آتش آب حیوان
بسپرده شدم به پای اعدا مسپار مرا به دست نسیان

(خاقانی 1379: 314)

برندق خجندی نیز که خود را در شعر پیرو خاقانی می‌داند و گرفتار آمدنش به زندان را نیز چون گرفتاری خاقانی می‌داند، از شهریار طلب نظر عطوفت دارد و برای اینکه او را شرمندۀ خود کند، می‌گوید:

من که در ملک معانی پیرو خاقانیم عار نبود گر تک زندان بود مأوای من
شهریارا قهر کردی بر بلا بازم نواز تا شود کور از خجالت دیده اعدای من

(ظفری 1375، ج 1: 95)

شاعران عرب نیز برای رهایی از زندان، دست طلب به سوی کسان دراز نمودند. ابوالعتاهیه وقتی که در زندان قهر هارون گرفتار آمد، خطاب به او چنین نوشت:

أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْمُرْجِيُّ ' عَلَيَّهِ نَوَاهِضُ الْمَدُنِيَا تَحْوُمُ
أَفْلَنْي زَلَّةً لَمْ أَجْرٍ مِنْهَا إِلَى لَوْمٍ وَمَا مِثْلِي مَلُومُ
و خَلَّصَنِي تُخَلِّصْ يَوْمَ بَعْثٍ إِذَا لِلنَّاسِ بُرَزَتْ الْجَحِيمُ

(البستانی 1968، ج 3: 31)

(ای پادشاهی که امید رهایی همگان در دستان اوست، مرا از این لغزش که در آن گناهی ندارم، نجات ده، زیرا چون منی شایسته ملامت نیست و مرا از این زندان رها کن، خداوند تو را در روز رستاخیز از آتش جهنم رها گرداند.)

ابونواس اهوازی نیز گرفتار زندان خلفای عباسی شد و از آنجا که این مرد عیاش را طاعت و توان در زندان ماندن نبود، به خلیفه عباسی چنین نوشت:

قَالَ لِلْخَلِيفَةِ إِنَّنِي حَتَّى أُرَاكَ بِكُلِّ بَاسٍ
مَنْ ذَا يَكُونُ أَبَا نُوَاسٍ إِذْ حَبَسْتِ أَبَانَوَسَ
أَقْضَى يَتَهُ وَ نَسَّ يَتَهُ وَ لِعَهْدِهِ بِكَ غَيْرُ نَاسٍ

(ابونواس 1997، ج 3: 117)

(به خلیفه بگویند اکنون که ابونواس را به زندان افکندی، دیگر چه کسی می‌تواند همنشین شب‌های (عیاشی و طرب) تو باشد. او را به زندان افکندی و در گوشه زندان از یاد بردی، اما او عهد و پیمان با تو را از یاد نخواهد برد.)

6- رو آوردن به طنزگویی

طنزگویی و طنزپردازی در ادبیات یکی از روش‌هایی است که یک شاعر یا ادیب، آن‌هنگام که برای او امکان به روشنی سخن گفتن و مستقیم بیان کردن خواسته‌هایش فراهم نباشد، به آن رو می‌آورد.

روش بیانی سخن در متونی که جنبه طنزی دارند، به صورت غیرمستقیم یا در اصطلاح غربیان informal است، یعنی نویسنده یا گوینده به شکل مستقیم سخن نمی‌گوید که در زندان جایم بسیار تنگ است یا بستم غیربهداشتی و بدبو است و غیره، بلکه به زبانی طنزآمیز از زندان، باغی دلگشا و از بستر خود، عرش بلقیس می‌سازد، اما درجه غلو و اغراق را در آن به اندازه‌ای بالا می‌برد که نه تنها کسی گفته‌هایش را نمی‌پذیرد، بلکه بر آن می‌خندد و متوجه به کنایه سخن گفتنش می‌شود و این‌چنین، شاعر به هدف موردنظر خود دست می‌یابد.

در حبسیه‌ها - به‌ویژه در نزد شاعران قَدَر و توانای این فن - این هنر به خوبی استفاده شده است، هم در نزد شاعران قدیم و هم نزد شاعران معاصر، و در نزد شاعران هر دو زبان، چه در نزد شاعران عرب و چه در نزد شاعرانی ایرانی، کاربرد داشته است. مسعود سعد سلمان می‌گوید:

مقصور شد مصالح کار جهانیان بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان
در حبس و بند نیز ندارندم استوار تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان
هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من با یکدیگر دمام گویند هر زمان

خیزید و بنگرید مبادا به جادویی او از شکاف روزن پرد به آسمان

(مسعود سعد سلمان 1373: 180)

و در میان معاصران پارسی گوی، ملک الشعرای بهار این فن را به اوج و تمام و کمال استفاده کرده و از آن سلاحی بر آن علیه دشمنانش ساخته است. او در اعتراض به وضع زندان‌ها می‌سراید:
چون شب آید پشه سرنازن شود من چنگازن کار ساس و کیک، رقص و کار من افغان بود
موشکان هر شب برون آیند و مشغولم کنند همنشین موش گشتن رتبتی شایان بود

(ظفری 1375: 150 و 151)

اگر در زندان‌های ایرانی موش و حشرات، همبازی زندانی‌اند، در زندان‌های کشورهای عربی این خفاش است که به ملاقات زندانیان می‌آید. سمیح القاسم می‌گوید:

لَيْسَ لَدَيَّ وَرَقٌ وَلَا قَلَمٌ
لَكِنِّي ... مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَ مِنْ مَرَارَةِ الْأَلَمِ
يَا أُصْدِقَائِي لِمَ أَنْتُمْ
فَقُلْتُ: مَاذَا لَوَسَّامَتْ مَعَ الْأَشْعَارِ
وَ زَارَ مِنْ كُوفَةِ الزَّنْزَانَةِ السَّوْدَاءِ
... زَارْتِي وَطَوَّاطٌ ... وَ رَاحَ نِشَاطِ
وَ قُلْتُ: يَا الْجَرِيءُ فِي الزُّوَارِ
حَدَّثْتُ ... أَمَا لَدَيْكَ عَنْ عَالَمِنَا أَخْبَارُ؟

(القاسم 1992، ج 3: 284)

(مرا نه برگ دفتری است و نه قلمی / اما ... به خاطر گرمای زیاد و تلخی درد / ای دوستان خوابم نبرد / گفتم:
بهتر آن است که شب را با اشعارم سپری کنم / که خفاشی از روزنه زندان تیره و تار به ملاقاتم آمد / به او گفتم:
ای پُر دل و جرأت میان ملاقات‌کنندگان / بگو... هیچ آیا از جهان ما خبرت هست؟)

احمد الصافی که مدت طولانی را در ایران به سر برده و با زبان فارسی آشنا بوده و مقالاتی نیز به زبان فارسی نوشته است، در وصف سلول زندان تصویری طنزآمیز برای ما به تصویر می‌کشد و می‌گوید که این مکان را سقفی است کوتاه که میهمانش نیز می‌بایست کوتاه باشد و هر کس که در آن جا قدم می‌گذارد، می‌بایست چون راکعان در آن گام زند، زیرا این مکان مناسب انسان نیست، بلکه حیوانات کوتوله را باید در آن نگه داشت و اگر شخصی بلندقامت وارد شد، باید چهار دست و پا در آن راه رود:

عُرْفُهُ وَاطَّيَّةٌ تُجِبُّ الضَّيْفِ الْقَصْرُ
يَسِيرُ فِيهَا رَاكِعًا كُلُّ امْرِيءٍ فِيهَا خَطْرُ
فَهِيَ لِأَقْرَامِ بَنِي الْحَيِّوَانِ لِابْنِي الْبَشْرِ
يَمْشِي عَلَى أَرْبَعَةٍ إِذَا بِهِ الطَّيْلُ مَرُّ

(برهومی 1993: 123)

در میان شاعران معاصر ایرانی، «میرزاده عشقی» نیز در حبسیه‌هایش، تصاویر طنزآمیزی از زندان را برای ما به تصویر کشیده است که بسیار زیبا و رسا سروده شده‌اند. عشقی در محبس تاریک شهربانی تهران که به سبب اعتراضش به قرارداد 1919 وارد آن شد، می‌گوید:

در این زندان، دهد گر جان، رهد زین درد بی‌درمان	از این درب آهنین زندان، کجا بیرون رود جانش
چه زندانیست این زندان، که فرقی نیستش چندان	به یک در بسته گورستان، نه فرقی هست چندانش
درون این چنین کاخی! به هر یک گوشه سوراخی	به هر سوراخ همچون لاشه جنبنده مقیمانش
شب زندان ما را تا نبیند شخص نتواند	ز حال ما در اندیشه کشد نقش پریشانش
اتاق انتظار مرگ می‌خوانم من این زندان	خدا مرگم دهد تا وارهم زین ملک و زندانش

(ظفری 1375، ج 2: 484)

در تمامی اشعاری که در این باره سروده شده‌اند، اشعار «مسعود سعد» را رنگ و بوی خاص خود است که در هیچ حبسیه‌ای، نه عربی و نه فارسی، مانند آن یافت نمی‌شود:

در این تنگ زندانم ای دوستان	که هستم شب و روز چون چنبری
که را باشد اندر جهان خانه‌ای	ز سنگیش بامی ز خشتی دری؟
در و روزنی هست چندان کزان	یکی نیمه بینم ز هر اختری
در این تنگ منفذ همی‌بنگرم	به روی فلک راست چون اعوری
شگفت آنکه با این همه زنده‌ام	تواند چنین زیست جانآوری؟

(مسعود سعد سلمان 1373: 205)

7- تشبیه بند و زنجیر به «مار»

یکی از چیزهایی که زندانی در زندان به آن خو می‌گیرد و همیشه آن را در کنار خود می‌بیند، بند و زنجیری است که بر دست و پایش بسته می‌شود و لحظه‌ای رهاش نمی‌کند، به گونه‌ای که هرگاه زندانی سخن از زندان خود به میان می‌آورد، ذکری از زنجیر نیز در کنار آن است.

این ملازمت و آزاری که بند و زنجیر برای زندانی به وجود می‌آورد، باعث آن می‌شد که حبسیه‌سرا هر لحظه زنجیر را به شکلی تصور کند و در خیال خود از آن موجودی موزی بیافریند که گوشت و پوستش را طعمه خود قرار داده و بی‌رحمانه به جانش افتاده است. خاقانی بند و زنجیر بر پایش را چنین وصف می‌کند:

مرغیم گنگ و مور گرسنه‌ام	کس چون من مرغ در حصار کند
بر دو پایم فلک ز آهن‌ها	حلقه‌ها چون دهان مار کند
این دهن‌های تنگ بی‌دندان	بر دو ساق من آن شعاع کند
که به دندان بی‌دهان همه سال	اره با ساق میوه‌دار کند
سگ دیوانه شد مگر آهن	که همه ساق من فکار کند

(خاقانی 1379: 128)

و در جای دیگر بسیار زیباتر از ابیات بالا آن را به ماری دو سر تشبیه می‌کند:

بند بر پای من چو مارِ دو سر من بر او مانده همچو مار افسای
ناخن از رنجِ حبس روی خراش دیده از دردِ بند خون‌پالای

(همان: 267)

معتمد بن عباد از شدت درد، زنجیرهایش را مارهایی می‌داند که بر ساق‌های او در هم پیچیده‌اند و آثار دندان گرفتن آنها را چون دندان گرفتن شیر می‌انگارد:

تَعْطِفُ فِي سَاقِي تَعْطَفَ أَرْقَمِ يُسَاوِرُهَا عَضًّا بِأَثْيَابِ ضَيْعِمِ

(ابن بسام 1998، ج 2: 204)

و در جای دیگر با استفاده از صنعت تجرید، خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید که پیش از این نیزهات در میدان جنگ چون ماری بود و اکنون در زندان بند و زنجیرها چون مار بر دست و پایت پیچیده‌اند:

قَدْ كَانَ كَالْتَّعْبَانِ رُمُحِكَ الْوَعَى فَعَدَا عَلَيْكَ الْقَيْدُ كَالْتَّعْبَانِ

(ابن بسام 1998، ج 2: 204)

مسعود سعد سلمان نیز در جای جای حبسیات خود، بند و زنجیرهای آهنین را به مار تشبیه کرده است. او در جایی می‌گوید که پیش از این، ترس از مرگ به وسیله شمشیرهای آهنی بود و نیش مار، اما اکنون با این مارهایی که از جنس آهن‌اند، چگونه امید رهایی است:

این آهن در کوره مانده بود بر پای منش چرخ مار کرده

(مسعود سعد سلمان 1379: 175)

از زهر مار و تیزی آهن بود هلاک با مار حلقه گشته ز آهن چگونه‌ای

(همان: 299)

و در جایی دیگر، زنجیرها را به اژدهایی بزرگ مانند کوه که روی پایش خفته و تاب به پا خاستن را از او گرفته است، تشبیه می‌کند:

اژدها بود خفته بر پایم نتوانستم آن زمان برخاست
پای من زیر کوه آهن بود کوه بر پای چون توان برخاست

(مسعود سعد سلمان 1373: 175)

و قدرت تصویرگری و خیال‌پردازی مسعود سعد در حبسیه‌هایش گاهی آن‌چنان اوج می‌گیرد که خواننده باذوق را وادار به تحسین و تشویق می‌کند، همانند این بیت که صناعات گوناگونی چون حُسن تعلیل، طباق، استعاره و ... را آورده است:

اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم ز آن نجنبم ترسم آگه گردد اژدهای من

(ظفری 1375، ج 1: 152)

در شعر عربی نیز شاعران بسیاری هستند که در سروده خویش، بند و زنجیرها را به مار تشبیه کرده‌اند، همانند «عبیدالله بن الحر جعفی» (م 68) که می‌گوید:

على الساقِ فوقَ الكعبِ أسودٌ صامتٌ شديدٌ يُداني خَطْوَةً و يُقَارِبُهُ

(ابن المبارک 1983: 660)

(بر پاهای من مارهایی خاموش پیچیده‌اند که گام‌های مرا بسته، به یکدیگر نزدیک کرده‌اند.)
اما در میان شاعران تازی گوی شخصی به نام «عمیدالدین اسعد بن نصر» (متأسفانه هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره این شخص به دست نیامد!) سروده‌ای دارد که مضامین آن دقیقاً همان مضامینی است که شاعران ایرانی در این باره به کار می‌برده‌اند و در حقیقت این «عمیدالدین» که «آباد» در کتاب خود ابیاتی را از او آورده، توانسته است کاربردهای فارسی را به خوبی در قالب‌های عربی به کار گیرد و به نظر می‌آید کسی که این چنین به خوبی نمادهای فارسی (مار ضحاک، گنج جمشید و ...) را می‌شناسد و به کار می‌گیرد، ارتباط تنگاتنگی با زبان فارسی داشته است. او می‌گوید:

تَلْتَفُ حَيَّةٌ ضَحَاكٍ عَلَيَّ قَدِمِي وَ كُنْزُ جَمْشِيدٍ قَدْ يُحْمِي بَرُقْشَاءِ
طَلَاءِ رَأْسِ الْعَلِيِّ مَنِي إِذَا وُجِعْتِ وَالرُّقْشُ لَا شَكَّ يَحْمِي صَنْدَلِ الدَّاءِ
لَا غَرَوْ يَلْتَوِ بِي حَيَّةٌ فَلَقَدْ حَكَى الْحَشِيشَ نُحُولاً شَكْلُ أَعْضَاءِ
تَلْتَفُ عِنْدَ تَلَايِفِ الْمَعَى وَ أَرَى أَمْعَاءَ بَطْنِي مُلْقَاءَ بَصَّحْرَاءِ
فَكَيْفَ تَشْبَعُ مَنِي وَ هِيَ قَدْ خُلِقَتْ بِكُلِّهَا صُورَةً شَكْلِ أَمْعَاءِ

(آباد 1382: 377)

(مار ضحاک برپایم پیچیده، در حالی که گنج جمشید را مارهایی نگاهبانند / چون بر عزت و سربلندی آسیبی رسید، من درمان آن بودم، زیرا بی‌تردید مارها محافظ صندل شفابخش هستند* / جای تعجب نیست اگر ماری بر جسم من پیچد، زیرا اعضای بدنم از شدت لاغری چون خار و خاشاک است / [غل و زنجیر] چون دل و روده بر من تابیده‌اند، گویی که دل و روده خود را در بیابان افکنده می‌بینم / چگونه از خوردن چون منی سیر شوند، در حالی که [زنجیرها] با شکلی چون دل و روده آفریده شده‌اند.)

گویا ابیات عربی فوق ترجمه این ابیات خاقانی است که می‌گوید:

مار ضحاک ماند بر پایم وز مژده گنج شایگان برخاست

(خاقانی 1379: 163)

و این بیت که معادلی برای بیت دوم و سوم است:

مار دیدی در گیا پیچان؟ کنون در غار غم مار بین پیچیده بر ساق گیا آسای من

(همان: 322)

8 - شب زندانی

شب چه در نزد شاعران ایرانی و چه در نزد شاعران عرب، چه آنان که در بند بودند و چه آنان که آزادانه به هر مکان می‌رفتند، مظهر ناامیدی بود و زمان هجوم غم و اندوه به سوی انسان، و لحظات شب، لحظاتی هستند که به قول «مسعود سعد»، غم و اندوه انسان را در آن هنگام دو چندان می‌کنند:

شب آمد و غم من گشت یک دو تا فردا چگونه ده صد خواهد شد این عنا و بلا

(مسعود سعد سلمان 1373:12)

جعفر بن غلبه حارثی نیز فرا رسیدن شب را در زندان سرآغاز رنج و عذاب می‌داند و می‌گوید اگر دروازه در تاریکی شب نغمه سردهد و پشت دری‌ها و قفل‌ها بسته شود و شب تاریک گردد، زندانبانی که چون چهارپا است، تا دمیدن صبحگاهان به آزار او ادامه می‌دهد:

إِذَا بَابُ دَوْرَانٍ تَرْتَمُ فِي الدُّجَىٰ وَشُدَّ بِأَغْلَاقِ عَلَيْنَا وَأَقْفَالِ
وَأَطْلَمَ لَيْلٌ قَامَ عَلِجٌ بِجُلْجُلٍ يَدُورُ بِهِ حَتَّى الصَّبَاحِ بِأَعْمَالِ

(ادونیس 1976، ج 1: 113)

عدی بن زید عبادی نیز گمان می‌کند که شب زندانی دراز و غمناک است، و از این رو بی‌صبرانه در انتظار روز است تا با دمیدن صبح، غم و اندوهش نیز پایان یابد:

طَالَ ذَا اللَّيْلِ عَلَيْنَا وَاعْتَكِرَ وَكَأَنِّي نَادِرُ الصُّبْحِ سَمَرِ

(صمد، بی‌تا: 110)

اما ملک الشعراء بهار، شب و روز را می‌نالند، اما شب زندان، ترسناک و غم‌انگیز است و روز قیامت را، به سبب هولناکی‌اش، به یاد شاعر می‌آورد:

ای شب موحش آنده‌گستر اندک احسان و فراوان ستمی
مطلع یأس و هوای تو مگر سحر حشر و غروب عدمی
نه شبم رام و نه روزم پیروز منزوی روز و دل اندر و شب
چون شود شب بخروشم تا روز چون شود روز بنالم تا شب

(ظفری 1375، ج 2: 186)

سیاهی شب «محمود سامی البارودی»، سر سلسله شاعران معاصر عرب، نیز پایانی ندارد. او هیچ امیدى به رسیدن صبح ندارد، هرچند شب زنده‌داری، وی را ناتوان و ضعیف کرده است:

شَفْنِي وَجَدٍ وَأَبْلَازِي السَّهْرِ وَتَعَشَّتْنِي سَمَادِيرُ الْكَادِرِ

(البارودی 1997: 253)

فَسَوَادُ اللَّيْلِ مَا أَنْ يَنْقُضِي وَيَبَاضُ الصُّبْحِ مَا أَنْ يُنْتَظَرُ

(همان)

در این میان، هم‌سلولیان شاعر، در شب به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی شب را می‌خوابند و گروه دیگر در کنار شاعر، شب را به بیداری می‌گذرانند. فرزدق می‌گوید:

أَيُّتُ أَقَاسِي اللَّيْلِ وَالْقَوْمُ مِنْهُمْ مَعِيَ سَاهِرٌ لِي لَأَيَّامٍ وَنَوْمٌ

(فرزدق 1983: 510)

(شب را با درد و رنج می‌گذرانم، در حالی که زندانیان با من گروهی خفته‌اند و گروهی بیدار.)

اما هم‌بندیان اخوان ثالث، همه آسوده و بی‌غم، به خواب رفته‌اند و شاعر، تاریکی شب را علت بی‌خوابی خود

می‌داند:

همه خوابیده‌اند، آسوده و بی‌غم،

و من خوابم نمی‌آید

نمی‌گیرد دلم آرام

درین تاریک بی‌روزن

(اخوان ثالث 1370: 59)

عباس العقاد نیز می‌گوید که 9 ماه جنین وار در زندان گرفتار بودم و اینک در میدان جاودانگی پا به دنیا می‌نهم و تاریکی شب زندان هیچ‌گاه نتوانست عزم و اراده‌ام را سست کند، زیرا هر شبی را که فرا رسد، نمی‌توان زمان مناسبی برای خفتن پنداشت:

كُنْتُ جَنِينَ السَّجْنِ تَسْعَةَ أَشْهُرٍ فَهَذَا أَنْذَاءٌ فِي سَاحَةِ الْخُلْدِ أَوْلَدُ
وَمَا أَقْعَدْتُ لِي ظُلْمَةَ السَّجْنِ عَزْمَةً فَمَا كُلُّ لَيْلٍ حِينَ يَعْشَاكَ مَرَقَدُ

(العقاد، بی‌تا، ج 2: 293)

نتیجه

حبسیه‌سرایی از موضوعات شعری است که از دیرباز در شعر فارسی و عربی شناخته شده است، البته این شناخت در طی دوره‌های گوناگون متفاوت بوده است، ولی با توجه به مشترکات فراوان میان زبان عربی و فارسی، مضامین مشترکی را در این نوع از شعر مشاهده می‌کنیم که به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد:

1- شاعران حبسیه‌سرا گروهی از مردم بودند که هیچ‌گاه ارتباط خود را با مردم و جامعه قطع نمی‌کردند، به گونه‌ای که با بررسی اشعار آنان در این باره، می‌توان به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، پی برد، زیرا آنچه به‌عنوان حبسیه به ما رسیده است، ارتباط تنگاتنگ و مستقیمی با حوادث و اتفاقات دوره‌ی شاعر دارد.

2- با خواندن حبسیه‌ها، ما در برابر تابلوهای هنری قرار می‌گیریم که شاعر حبسیه‌سرا از خلال آن با ما از زندگی در زندان و احساسات و رنج‌های خویش، سخن می‌گوید و ما در گوشه گوشه این تابلو می‌توانیم آثار رنج و ذلت و درد و عذاب شاعر را احساس کنیم.

3- حبسیه‌سرایی نوع جدیدی از سروده‌ها یا سبک تازه‌ای از شعر نبود، اما با خواندن حبسیه می‌توان طرح هنری خاصی را که در این نوع شعر نمایان است، مشاهده کرد و به این نکته پی برد که در حبسیه، عناصر نظم در اختیار تجربه‌ای جدید (زندان) به‌کار گرفته شده و آن را وارد ساختار عملی فنی حقیقی شعر نموده است.

4- کلمات، ترکیب‌ها، سبک و تصاویر به کار رفته در حبسیات در دو زبان، نشان از مضامینی آکنده از احساساتی واقعی دارد که به وسیله شاعران بیان می‌شده است، هرچند که گاهی این بیان گرفتار صناعات لفظی و معنوی می‌شد، که البته علت پرداختن به این امر نیز به اوقات فراغتی بازمی‌گردد که شاعر در زندان در اختیار داشت.

5- شاعران حبسیه‌سرا در مدت زمان حبس، گرفتار حالات گوناگونی از یأس و ناامیدی می‌شدند که آنان را به انجام عکس‌العمل‌های متناقضی وادار می‌کرد، آنها گاه به مدح و ستایش کسانی می‌پراختند که تا پیش از این زمان آنان را افرادی پست

می‌شمردند، یا اینکه از شدت ناامیدی به این افراد دشنام می‌دادند و حتی رو آوردن به طنز نیز در نزد این شاعران زمانی رخ می‌داد که شاعر زبان جدی را چاره‌ساز نمی‌دید.

6- عنصر خیال‌پردازی در نزد شاعران حبسیه‌سرا، به‌ویژه شاعران ایرانی، بسیار بارور است که البته این نیز به وضعیت و روحیه زندانی بازمی‌گردد، به‌گونه‌ای که از زنجیرها، مار و اژدها می‌تراشد و از زندانبان، دیو و دد...

7- شاعران حبسیه‌سرا همه چیز و همه کس را بهانه می‌کنند تا شاید راهی برای خروج از این زندان بیابند؛ یک‌بار دوری فرزند و همسر، و بار دیگر مادر پیر و علیل، و بار سوم هدر رفتن شأن و منزلت خود و محروم شدن دیگران از علم و مشورت با او...

8- با خواندن این مبحث نمی‌توان منکر این شد که شاعران، به‌ویژه شاعران کلاسیک ایرانی (چه شاعران دوره‌های آغازین (مسعود سعد) و چه شاعران معاصر (ملک‌الشعراء) از شاعران بزرگ عرب تأثیرپذیرفته‌اند، اما به نظر می‌آید آن‌چه بیش از تأثیرپذیری نقش داشته، قرارگرفتن این شاعران در موقعیت و وضعیت‌های مشابه در زندان است.

پی‌نوشت

* در اساطیر ایران باستان معروف است که مار کبری، نگاهبان صندل گوهرنشان است.

کتابنامه

- آباد، مرضیه. 1382. حبسیه‌سرایی در ادب عربی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ابن‌بسام. 1998. الذخیره فی محاسن اهل الجزیره. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن المبارک. 1983. منتهی‌الطلب فی اشعار العرب. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابوالعلا المعری. 1989. شرح دیوان المتنبی. قاهره: دارالمعارف.
- ابونواس. 1997. الادیوان. تحقیق: ایفالد واغنز. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- اخوان ثالث، مهدی. 1370. پاییز در زندان. چ 3. تهران: بزرگمهر.
- ادونیس. 1976. دیوان الشعر العربی. بیروت: دارالعودة.
- الاصفهانی، ابوالفرج. 1997. الأغانی. چ 2. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- انوشه، حسن. 1381. فرهنگ‌نامه ادبی فارسی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اوحدی مراغه‌ای. 1355. دیوان. به اهتمام سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- البارودی، محمود سامی. 1997. الادیوان. بیروت: دارالعودة.
- البحتری حلبی، صفی‌الدین. 1997. انس المسجون و راحة المعزون. بیروت: دارصادر.
- برهومی، خلیل. 1993. الصافی شاعر الغربیه و الألم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الbstانی، فؤاد افرام. 1968. المجانی الحدیثه. بیروت: المطبعه الكاثولیکیه.
- بهار، محمدتقی. 1382. دیوان. تهران: نگاه.
- حائری، هادی. 1375. کلیات مصور میرزاده عشقی. چ 2. تهران: جاویدان.

- الحمدانی، ابوفراس. 1993. *الديوان*. به شرح يوسف شکری. بیروت: دارالجيل.
- خاقانی. 1379. *ديوان*. به اهتمام جهانگیر منصور. تهران: گل آرا.
- خوری، رئیف. 1984. *التعريف في الأدب العربي*. بیروت: دارالرائد العربي.
- الرصافي، معروف. 2000. *الديوان*. بیروت: دارالمنتظر.
- زیاد، توفیق. 1982. *اشدء على ايدىکم*. بیروت: دارالعودة.
- الصافي، احمد. 1996. *الصافي شعره وحياته*. بیروت: دارالمنتظر.
- الصمد، واضح. بی تا. *السجون و اثرها في الأدب العربي*. بیروت: المؤسسة الجامعيه للدراسات و النشر و التوزيع.
- ظفری، ولی الله. 1375. *حبسيه در ادب فارسی، از آغاز تا پایان دوره زنديه*. چ 2. تهران: امیرکبیر.
- _____ . 1380. *از آغاز دوره قاجار تا انقلاب اسلامی*. چ 1. تهران: امیرکبیر.
- العقاد، عباس محمود. بی تا. *الديوان*. بیروت: المكتبه العصریه، صیدا.
- الفرزدق. 1983. *الديوان*. شرح ایلینا حاوی. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- فروخ، عمر. 1979. *الفکر العربي*. بیروت: دارالرائد العربي.
- القاسم، سمیح. 1992. *الاعمال الكامله*. بیروت: دارالجيل.
- لغت نامه فارسی دهخدا*.
- مسعود سعد سلمان. 1373. *گزیده اشعار*. به کوشش حسین لسان. چ 4. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . 1379. *ديوان*. به تصحیح رشید یاسمی. تهران: نگاه.
- النجار و دیگران. 1372. *المعجم الوسيط*. چ 4. تهران: مرکز نشر فرهنگ اسلامی.
- وحشی بافقی. 1376. *ديوان*. به تصحیح محمدحسن سیدان. چ 2. تهران: طلايه.
- الیشکری، المنخل. 1987. *الديوان*. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.